

 [20.1001.1.22286713.1400.13.49.2.7](https://doi.org/10.22286/713.1400.13.49.2.7)

## فردوسی و بستر سازی نظری برای قدرت یابی نهاد وزارت

### در قرون میانه تاریخ ایران (قرون پنجم تا نهم)

علی اکبر نجفی رودمعجنی<sup>۱</sup>

جواد عباسی<sup>۲</sup>

**چکیده:** اوج گیری قدرت نهاد وزارت در تاریخ میانه ایران، به ویژه از اوایل دوره سلجوقی، معلول عوامل متعددی بود، اما این امر برای نهادی که در ایران تا دو قرن و اندی بعد از ورود اعراب مسلمان به محاق رفته و حتی بیم از میان رفتن موجودیتش در میان بود، بدون نوعی بستر سازی پیشینی، به دشواری ممکن و قابل دوام می نمود. از آغاز قرن چهارم می توان کوشش هایی را در این زمینه ردیابی کرد. در این میان، فردوسی را باید در شمار نخستین کسانی دانست که در این زمینه تأثیر بسزایی داشت. پرسش این است که شاهنامه چه تأثیری بر فراهم آمدن بک بستر نظری برای اوج گیری و تثبیت قدرت نهاد وزارت در قرون میانه تاریخ ایران داشت؟ فردوسی که در پی حفظ هویت ایرانی و همچنین تجدید حیات ساختار سیاسی ایران باستان به عنوان بدیل مناسب سامان سیاسی مستقر زمانه خود بود، در شاهنامه و به ویژه در بخش تاریخی آن (با توجه به عدم وجود شاهان خردمند عصر اسطوره ای)، وزیر را شخصیت اصلی این بخش نمایانده بود و با «برکشیدن» بزرگمهر به عنوان یک حکیم/وزیر و قائل شدن خصایص ویژه برای او، ارجحی بسزا برای این نهاد قائل شد که این امر پس از فردوسی و با توجه به نفوذ عام شاهنامه، با تبدیل شدن بزرگمهر به نماد نهاد وزارت، توانست همچون یک بستر نظری مناسب برای ترقی و تثبیت قدرت این نهاد مفید فایده افتد.

**واژه های کلیدی:** نهاد وزارت، فردوسی، شاهنامه، بزرگمهر

۱ دانش آموخته دکتری تاریخ ایران اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد (نویسنده مسئول) a.najafi63@gmail.com

۲ دانشیار گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد jabbasi@um.ac.ir

تاریخ دریافت: ۹۹/۱۲/۱۹ تاریخ تأیید: ۱۴۰۰/۰۶/۲۰

## Ferdowsi and Providing a Theoretical Background for Raising the Authority of Ministration in Medieval Iran (5-9 AH/11-15 AD Centuries)

Ali Akbar Najafi Rudmajani<sup>۱</sup>

Javad abbasi<sup>۲</sup>

**Abstract:** Without a proper theoretical background, it was difficult for the ministration (*Vezerat*) to reach the peak of its power in Seljuk era. Such theoretical efforts have been made since the beginning of the fourth century AH and simultaneously as the revitalization of the ministration. Ferdowsi was one of the thinkers who made efforts regarding this subject. The purpose of this study is to answer the question: How the Ferdowsi's efforts were employed to provide an appropriate theoretical background for maximizing the authority of the ministration? In his *Shahnameh*, especially in its historical part, Ferdowsi introduced the *Vezir* as the main character of this section, due to the lack of the wise kings in mythical era. By introducing *Bozorgmehr* as the sage/*vezir*, he made him a symbol of the ministration, which could be used as a theoretical background for this institution.

Keywords: Ministration (*Vezerat*), Ferdowsi, Shahnameh, Bozorgmehr.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

---

۱ Ph.D. in Islamic History of Iran, Ferdowsi University of Mashhad (correspondent author).  
a.najafi63@gmail.com

۲ Associate professor in History, Department of History, Ferdowsi University of Mashhad.  
jabbasi@um.ac.ir

## مقدمه

نهاد دیوان و به‌ویژه نهاد وزرات به عنوان رأس نهاد دیوان، برای استقرار، تثبیت و اعمال قدرت، نیاز به حدی از تمرکز قدرت و ثبات حکومت داشت که این مقتضی در اوضاع بی‌ثبات ایران بعد از غلبه اعراب مسلمان، دست‌کم به مدت دو قرن مفقود بود؛ که همین امر امکان تجدید حیات نهاد وزارت را در حوزه ایران ناممکن ساخت. با سقوط بنی‌امیه و جانشینی بنی‌عباس متمایل به سنن ایرانی، تجدید حیات نهاد وزرات در حوزه خلافت میسر شد، اما از وجود این نهاد در حوزه فرمانروایی حکومت‌های مستقل و نیمه‌مستقل ایرانی تا اواخر قرن سوم نشان‌چندانی نمی‌توان یافت. در عصر سامانیان بود که تجدید حیات عملی این نهاد با ظهور وزرای صاحب‌قدرت ممکن شد و پس از آن، این نهاد توانست در ساختار قدرت جایگاه خود را تثبیت کند. قدرت‌یابی دوباره نهادی با پیشینه‌ای ایرانی و اختیارات وسیع - که دست‌کم از لحاظ نظری در سطح نیابت سلطنت عمل می‌کرد- در ساختار سیاسی تازه شکل گرفته ایران بعد از ورود اسلام، بدون کوشش‌های نظری که بستر و پشتوانه مناسب را برای این امر فراهم سازد، نمی‌توانست چندان قوام و دوامی داشته باشد. در همین زمینه، آرا و افکار برخی از صاحبان اندیشه به نوعی برای فراهم آمدن یک بستر مناسب به منظور تثبیت و تداوم قدرت نهاد وزارت در قرون میانه تاریخ ایران به کار رفت که در این میان، شاهنامه فردوسی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

فردوسی در عین داشتن دغدغه زنده نگاه داشتن هویت ایرانی - که دل‌مشغولی عمده او به نظر می‌رسد- در پی راه‌چاره‌ای برای برون‌رفت از اوضاع آشفته سیاسی زمان خود بود و این چاره را در بازگشت به ساختار سیاسی ایران باستان و تجدید حیات آن سامان سیاسی جست‌وجو می‌کرد. پیداست که تجدید حیات آن الگوی حکومت‌داری، بدون تجدید حیات نهاد وزرات به عنوان یکی از ارکان اصلی ساخت سیاسی قدرت در ایران باستان ناممکن می‌نمود؛ بنابراین فردوسی توجه ویژه‌ای را به نهاد وزرات معطوف داشت که این امر با توجه به جایگاه بلند فردوسی و شاهنامه، خودآگاه یا ناخودآگاه فراهم آمدن یک بستر مناسب برای تثبیت و تداوم قدرت نهاد وزارت در قرون میانه را تسهیل کرد.

در مورد جنبه‌های مختلف شاهنامه و اندیشه فردوسی پژوهش‌های ارجمند بسیاری صورت گرفته، اما در مورد تأثیر فردوسی در ایجاد بستری برای قدرت‌گیری نهاد وزارت جز اشاراتی پراکنده، پژوهش مستقلی نمی‌توان یافت. جواد طباطبایی که از منظر تداوم فرهنگی ایران و اندیشه سیاسی ایران شهری، به بررسی اندیشه سیاسی در ایران پرداخته، در کتاب *درآمدی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران (۱۳۸۸)* و نیز کتاب *خواجیه نظام‌الملک طوسی (۱۳۸۵)* به تأثیر فردوسی و نقش او در انتقال و تداوم اندیشه سیاسی ایران شهری اشاراتی کرده که بحث حاضر در برخی وجوه با آن واجد نوعی همپوشانی است. تقی رستم‌وندی نیز در کتاب *اندیشه ایران شهری در عصر اسلامی (۱۳۸۸)* که تمرکز اصلی‌اش بر استمرار اندیشه‌های ایران شهری در عصر اسلامی و بسترهای موجد این استمرار بوده و در این راه بر آرا و اندیشه‌های فردوسی، نظام‌الملک و شهاب‌الدین سهروردی متمرکز شده، در بخش مربوط به فردوسی اشارات کوتاه و گذرایی به این موضوع داشته است.

### شرایط سیاسی و فرهنگی عصر فردوسی

قرون سوم و چهارم قمری قرونی تعیین‌کننده و سرنوشت‌ساز بودند. طی این قرون شالوده‌های فرهنگی تمدن اسلام ریخته شد و اگر تمدن ایرانی قادر به ایفا کردن سهم فرهنگی شایسته‌ای در تمدن اسلامی و برجسته‌سازی نقاط تمایز خود نمی‌شد، شاید همچون تمدن فراعنه مصر به جهان قدیم می‌پیوست (بستانی، ۱۳۹۳: ۱۳۵-۱۳۶). بی‌شک زبان قوی‌ترین ابزاری بود که برای کسب استقلال از «دیگری»، برجسته‌سازی نقاط تمایز با یک فرهنگ غالب و برپا کردن یک هویت مجزا به کار می‌آمد. در نیمه دوم قرن سوم و به‌ویژه با ظهور دولت سامانیان، زبان پارسی و به تبع آن هویت ایرانی جانی دوباره یافت، اما حکومت‌هایی چون غزنویان و به‌ویژه سلجوقیان کوشیدند برای استحکام پایه‌های قدرت خود، با ترویج اندیشه‌های اسلامی مبنی بر برابری همه اقوام و شعوب، به تضعیف تلقی‌های قومیتی پردازند؛ چنان‌که «اگر در شعر دوره سلجوقی به دنبال جلوه‌های وطن و قومیت ایرانی باشیم به‌طور محسوس می‌بینیم که اینان تا چه حد ارزش‌های قومی و میهنی را زبون کرده‌اند» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۹: ۲۳-۲۴). این امور بقای زبان پارسی و هویت قوم ایرانی را

در هاله‌ای از بیم و امید قرار می‌داد. در همین کشمکش برای بقای هویت قوم ایرانی و جلوگیری از استحاله آن در هویت اسلامی بود که حماسه‌سرایی نیز رونقی یافت. تدوین و سرایش حماسه‌ها حکایت از روحیه «ملی» قومی داشت که از نظر سیاسی و نظامی مغلوب شده بود، اما تلاش می‌کرد تا جنبش‌های روحش فرو ننشیند (اسلامی ندوشن، ۱۳۴۸: ۱۹) و هویت خود را از پس این شکست‌های نظامی و استیلاهای سیاسی حفظ کند.

از نظر سیاسی مسئله عمده‌ای که در روزگار فردوسی جریان داشت و کم‌وبیش از پس فروپاشی دولت ساسانی گریبان‌گیر ایران زمین شده بود، عدم ثبات سیاسی به سبب فقدان یک دولت فراگیر و قدرتمند بود. این اوضاع سیاسی زمانه و به‌طور کلی درهم‌ریختگی سیاسی و فرهنگی که در عصر فردوسی با ورود ترکان به عرصه سیاسی می‌رفت تا رنگی دیگر بگیرد، نمی‌توانست از سوی شخصی چون فردوسی با آن پیشینه دهقان‌زادگی<sup>۱</sup> - که به عقیده برخی سبب رشد تمایلات شعوبیگری در او نیز شده بود (صفا، ۱۳۱۳: ۶۲۱-۶۲۲)<sup>۲</sup> - و همچنین آگاهی او از اوضاع، با بی‌اعتنایی تلقی شود. آشکارترین موضع در شاهنامه که فردوسی در قبال آشفتگی اوضاع موضعی صریح گرفته، جایی است که رستم فرخ‌زاد در گرماگرم نبرد با اعراب مسلمان، نامه‌ای خطاب به برادرش نگاشته است. از آنجا که هیچ یک از منابع تاریخی یادکردی از این نامه نداشته و ذکری از آن به میان نیاورده‌اند، شاید بتوان مسلم انگاشت که این نامه برساخته ذهن خلاق خود شاعر بوده و بنابراین آنچه

۱ دهقانان به سبب تمکن مالی و دارا بودن حدی از دانش و آگاهی نسبت به موارث کهن و همچنین به سبب داشتن ریشه و اصلی در ایران پیش از اسلام که خود موجد علایق سیاسی و فرهنگی به گذشته باستانی ایران می‌شد، حفظ و انتقال موارث و سنن و اندیشه‌های ایران باستان را برعهده داشتند. درباره تمکن مالی دهقانان هنگام فتوحات، به روایتی از بلاذری در این زمینه رجوع کنید (بلاذری، ۱۳۳۷: ۳۸۷). برای آگاهی این طبقه از موارث کهن و برخورداری آنها از دانش، ر. ک. به: روشن، ۱۳۶۹: ۱۰؛ صفا، ۱۳۳۳: ۶۴؛ نولدکه، ۲۵۳۷: ۶۶۱.

۲ برخی معتقدند ارتباط سازمان‌یافته‌ای بین شعوبیه و دهقانان نمی‌توان یافت. از روی تفاهراتی که برخی شعوبیه به تبار دهقانی خود داشته‌اند، شاید بتوان از شرکت گاه و بیگاه این طبقه در نهضت شعوبیه سخن گفت، اما در مجموع آنچه از مشی سیاسی محافظه‌کارانه دهقانان برمی‌آید، این است که آنان تمایل چندانی به مخالفت علنی با اشرافیت عرب نداشتند؛ به همین دلیل با شعوبیه که به صراحت عرب را مورد تمسخر قرار می‌دادند، نمی‌توانستند چندان همراهی آشکار داشته باشند. البته بعید نیست که دهقانان با فراهم کردن کتب و روایات باستانی - که بسترهای اصلی افکار شعوبی و منبع تغذیه فکری آنان بود- در خط دادن به افکار شعوبیان دست داشته‌اند (آذرنیوشه و صالحی، ۱۳۹۱: ۱۳-۱۴).

فردوسی از نابسامانی اوضاع ایران بعد از فتح اعراب همچون پیشگویی‌هایی بر زبان رستم جاری ساخته، چیزی نیست جز «بیان پریشانی و بیداد و جهل و تنگ‌چشمی که شاعر سده‌های بعد خود به چشم دیده است». به عبارت دیگر، فردوسی سرخوردگی عمیق خود از اوضاع زمانه را از زبان رستم بیان کرده و همین سرخوردگی‌ها و ناامیدی از بهبود اوضاع است که باعث می‌شود شاعر «قهرمان داستان» را در چکاچاک جنگ به بیان سخنان شعوبیان چند سده بعد» وا دارد (یا حقی و آدینه کلات، ۱۳۸۷: ۱۶۸).<sup>۱</sup>

در این شرایط سیاسی و فرهنگی، فردوسی دست به کار شاهنامه شد. محققان اهداف گوناگونی برای سرایش شاهنامه برشمرده‌اند،<sup>۲</sup> اما در مجموع اگر فردوسی را نه فقط شاعری ترزبان و قصه‌گو، بلکه حکیمی خردپیشه بدانیم که خرقه شعر بر قامت افکار خود پوشانده و سخن نه بر سبیل سرگرمی و از سر بازیچه، بلکه بخردانه و آگاهانه رانده است،<sup>۳</sup> با توجه به اوضاع زمانه و دغدغه‌هایی که در ذهن و جان او جاگیر و بر زبانش جاری شده، شاید بتوان دست کم دو مقصود کلان را برای سرایش شاهنامه برشمرد: ۱. احیای هویت «ملی» قوم ایرانی؛ ۲. بازسازی ساختار سیاسی موجود در روزگار شاعر بر مبنای سامان سیاسی ایران پیش از اسلام و یا دست کم ارائه یک سامان سیاسی بدیل که از ایران باستان الگو گرفته است.

### فردوسی و راه برون‌رفت از شرایط آشفته سیاسی

به نظر می‌رسد فردوسی راه برون‌رفت از اوضاع سیاسی روزگار خود را بازگشت به سنت حکمرانی ایرانیان و تجدید آن الگوی حکومت‌داری می‌دانسته است. گویا او

۱ در مورد نگاه فردوسی به زمانه خود در شاهنامه، پژوهشگر دیگری چنین گفته است که: «هرچند فردوسی پیوسته از اشاره‌های آشکار به جهان معاصرش پرهیز می‌کند، شاهنامه از آغاز تا پایان گویی تأملات موشکافانه درباره ناکامی‌های رهبری در روزگار شاعر است. اشارات معاصر شاید نهانی یا نمادین باشند، اما تردید نمی‌توان کرد که نویسنده به خوبی از معنایی که نوشته‌اش در زمانه‌اش پیدا می‌کرد، آگاه بوده است» (فردریک استار، ۱۳۹۸: ۲۰۷).

۲ برای نظرات مختلف در مورد اهداف سروده شدن شاهنامه، نگاه کنید به: رستگار، ۱۳۹۲: ۹۹؛ خالقی مطلق، ۱۳۸۶: ۱۱۹؛ ادیب برومند، ۱۳۵۷: ۳۷۳؛ ثواقب، ۱۳۹۳: ۶؛ رستم‌وندی، همان، ۲۵۵؛ قاضی عسگر، ۱۳۸۰: ۵۲.

۳ فضل‌الله رضا بر همین معنی تأکید داشته و معتقد بوده است فردوسی پیش و بیش از آنکه شاعر باشد، پژوهشگری حسابگر بوده است که «سی سال نشسته، نوشته‌اش را بازبینی کرده و بدون اینکه بدیده‌گو و مدیحه‌سرا باشد، در فکر کاری بادوام و بهینه بوده است» (رضا، ۱۳۸۴: ۱۵).

این سنت حکمرانی را بخشی از هویت تاریخی قوم تلقی می‌کرد که بازسازی آن می‌توانست هم نقش مهمی در حفظ هویت ایرانیان داشته باشد و هم به سبب اهمیت تمرکز قدرت در آن، از تشتت و آشفتگی سیاسی بکاهد؛ به همین منظور به جمع‌آوری حکایات و داستان‌های ایران باستان همت گماشت. این داستان‌ها با مرزبندی‌های مشخصی که بین نیروهای «نیک» و «بد» و همچنین «ایران» و «انیران» انجام می‌دادند، می‌توانستند در تقویت نوعی همبستگی «ملی» بین ساکنان ایران‌زمین ذیل مفهوم «ایران» مؤثر باشند و با «دیگری» سازی و تأکید بر مرزهای «خود» با «دیگری»، پررنگ شدن هویت مستقل مردمان ایران‌زمین را در پی داشته باشند. این امر خود بستر مناسبی را برای ایجاد یک حکومت فراگیر مقتدر فراهم می‌کرد؛ زیرا وجود یک حکومت فراگیر مقتدر برای پاسداری از هویت یک قوم و مرزهای یک سرزمین در برابر «دیگری» از ضروریات بود. شاید یکی از دلایلی که فردوسی بیشینه توجه خود را در توصیف وقایع دوره ساسانی، بر پادشاهی دو خسرو (انوشیروان و پرویز) متمرکز کرده بود،<sup>۱</sup> همین اقتدار فراگیر حکومت در آن دوره بوده است.<sup>۲</sup> به نظر می‌رسد عمل فردوسی در برکشیدن آن سامان سیاسی به عنوان یک نمونه آرمانی فاقد عیوب چشمگیر، چندان غیرعامدانه نبوده است؛ زیرا آرمانی سازی آن سامان سیاسی و خالی از خطا معرفی کردنش - که در نسبت دادن

۱ فردوسی تقریباً نیمی از کل حجم بخش ساسانیان را به دوره پادشاهی این دو خسرو اختصاص داده است.  
 ۲ برخی پژوهشگران حکومت ساسانی را تا عصر خسرو اول فاقد تمرکز لازم و تلفیقی از ساختار ملوک‌الطوایفی بازمانده از دوره اشکانی و یک «حکومت مطلقه دیوانی» می‌دانند (کریستین سن، ۱۳۸۴: ۱۱۳) که اوج تمرکز آن پس از اصلاحات انوشیروان بوده است (فرای، ۱۳۵۸: ۲۴). برخی پژوهشگران نیز وجود یک حکومت متمرکز در دوره ساسانی را مورد تردید جدی قرار داده و حکومت را در کل دوره ساسانی بر مبنای یک اتحادیه ساسانی-پارتی دانسته و معتقدند که اگر همکاری ساسانیان با خاندان‌های دودمانی پارتی نبود، این سلسله هرگز نمی‌توانست فرمانروایی خود را آن قدر که ادامه یافت، حفظ کند. آنان از قضا عامل اصلی فروپاشی حکومت ساسانیان به دست اعراب را تلاش ساسانیان برای کنار گذاشتن این اتحادیه و ایجاد حکمرانی مستقل بیان کرده‌اند (پورشریعتی، ۱۳۹۹: ۷۷-۷۸، ۹۶-۹۷). علاوه بر این، آنها وجود یک سنت دینی روحانیت‌محور استوار و نیرومند را که همزادی تام و تمامی با سیاست داشت، به چالش کشیده، اندیشه توأمانی دین و دولت را گونه‌ای مضمون ادبی که حاکی از «حسرت روزگاران افسانه‌ای شاد بر باد رفته... یا آرزوی آینده‌ای فرجام‌باورانه است» می‌دانند که نه در دوره ساسانی، بلکه بعدها در دوره اسلامی پرورده شده است. بنابراین چشم‌انداز دینی دوره ساسانی را نه تنها یک دین رسمی متمرکز در ارتباط تنگاتنگ با دولت، بلکه متشکل از طیف‌های متنوعی از ادیان می‌دانند که حتی همان دین مزدیسنا هم به کیش مزدا و امشاسپندان منحصر نبود و تفسیرهای متفاوتی از آن جریان داشت (همان، ۴۱۵-۴۱۶).

شکست‌های آن به قضا و قدر و آسمان و سرنوشت مشهود است<sup>۱</sup> - تلاشی برای ستردن دامان آن الگوی حکمرانی از انگِ تردامنی عدم کارآیی بود تا الگوبرداری از آن توجیهی عقلانی بیابد.

به‌طور کلی ساختار سیاسی که فردوسی آن را آرمان خود قرار داده و بدیل مطلوبی برای ساختار سیاسی موجود روزگار خود می‌دانست، دو وجه عمده داشت:

۱. محتوا/ درون‌مایه/ معنی؛ ۲. ساختار/فرم/ صورت.

منظور از محتوا همان ارزش‌ها، صفات و ویژگی‌هایی است که در سنت حکومت‌داری ایرانیان ارزشمند شمرده می‌شد و وجود آنان شرط لازم برای یک حکمرانی پسندیده بود؛ چنان‌که در فقدان آن صفات و ارزش‌ها، نه حکمرانی خوبی می‌توانست به وجود آید و نه حکمران خوبی. خردمندی<sup>۲</sup> دادگری و بهره‌مندی از فره ایزدی سه مورد از مهم‌ترین ویژگی‌ها و ارزش‌های آنند که در شاهنامه به تکرار از آنها یاد شده و حاکم باید بهره‌مند از آنها باشد.

ساختار سیاسی که فردوسی به توصیف آن پرداخته، به‌ویژه در بخش تاریخی شاهنامه، تقریباً همان ساختار دولت ساسانی است. برخی ساخت قدرت در دولت ساسانی را دست‌کم در جزئیات دارای ابهام دانسته‌اند (دریایی، ۱۳۹۲: ۱۲۴)، اما با چشم‌پوشی از جزئیات می‌توان گفت چهار نهاد عمده تشکیل‌دهنده ساخت کلی قدرت در دوره ساسانی بوده‌اند. نهاد سلطنت، نهاد دیوان، نهاد مذهب و نهاد ارتش که عناصر تشکیل‌دهنده آنان پادشاهان، وزیران و دبیران و بخردان، موبدان و روحانیان و سپاهیان بوده‌اند. فردوسی در طول شاهنامه تقریباً به همین ساختار پایبند بوده و حاکمیتی که در نظر داشته، از نظر شکلی تقریباً متشکل از همین نهادها بوده است.

۱ در جریان حمله اسکندر و مغلوب شدن ایرانیان، دارا این شکست را بر گردن گردش اختر و برگشتن بخت انداخته بود (فردوسی، ۱۳۸۴: ۱۰۹۶/۱-۱۰۹۸). رستم فرخ‌زاد نیز در نامه به برادرش که در آن شکست ایرانیان از اعراب را پیشگویی کرده بود، پیشاپیش تقصیر این شکست را از گردن ناکارآمدی سامان سیاسی عصر ساسانی برداشته و متوجه سیر ستارگان و گردش چرخ بلند کرده بود (همان، ۱۸۶۲/۲).

۲ خرد در شاهنامه در دو معنا به کار رفته است. یک معنای عام که همان دانایی و حکمت است و یک معنای خاص که می‌توان آن را خرد سیاسی نامید. خرد سیاسی در شاهنامه، در مفهوم شیوه اداره سیاسی کشور و آیین و منش حکومت‌داری به کار رفته است (احمدی و حسنی باقری، ۱۳۸۹: ۳۲-۳۳).



## فردوسی و نهاد وزارت

نوع روایت داستان‌ها در شاهنامه مبین این مطلب است که از دیدگاه فردوسی، کارگزاران از اهمیت بیشتری نسبت به نهادها برخوردارند؛ چنان‌که او «از کارگزار به سامان سیاسی می‌رسد»؛ یعنی در منظومه فکری فردوسی «کارگزاران نقش اصلی را در عملیاتی کردن مفاهیم و تحقق سامان سیاسی برعهده دارند» (سینایی و خطیبی قوژدی، ۱۳۹۳: ۸۸). برای روشن شدن موضوع باید مد نظر داشته باشیم که شاهنامه را به‌طور معمول به سه دوره «اساطیری» (از روزگار کیومرث تا پادشاهی فریدون)، «پهلوانی» (از خیزش کاوه آهنگر تا کشته شدن رستم و فرمانروایی بهمن پسر اسفندیار) و «تاریخی» (از پادشاهی بهمن و پیدایش اسکندر تا گشودن ایران به دست اعراب) تقسیم می‌کنند (صفا، ۱۳۳۳: ۲۰۶-۲۱۱). البته چنان‌که خالقی مطلق گفته است این بخش‌بندی همیشه به‌طور کامل صدق نمی‌کند، بلکه بیشتر بر پایه سنگینی یکی از درون‌مایه‌ها در برابر دو بخش دیگر است. از این رو، هیچ‌یک از بخش‌های سه‌گانه، از موضوع دو بخش دیگر تهی نیست (خالقی مطلق، ۱۳۹۱: ۱۳۴-۱۳۵). با پذیرش نسبی این بخش‌بندی سه‌گانه، اکنون باید از کارگزارانی که در این سه دوره نقش‌آفرینی کرده‌اند، سخن گفت. پادشاه کارگزار اصلی سامان سیاسی در هر یک از این سه دوره - به‌خصوص در دوره اساطیری که گاه تنها نقش‌آفرین است - بوده و به‌طور عمده تمام وقایع حول شخصیت و اعمال او شکل می‌گرفته است. او نه تنها در کانون دگرگونی‌های جهان قرار داشت، بلکه دگرگونی‌های جهان تابعی از دگرگونی‌های سرشت شاهی بوده است (طباطبایی، ۱۳۸۸: ۸۹). پادشاه در این سامان سیاسی بی‌بدیل است، اما او تنها کارگزار این سامان نیست، بلکه کارگزاران دیگری در کنار او قرار دارند که کار و کردار آنان به سبب تأثیرگذاری و جهت‌دهی به این سامان سیاسی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. یکی از وظایف اصلی این کارگزاران «حفظ تعادل عناصر مورد نیاز فره‌مندی شهریار است» (سینایی و خطیبی قوژدی، همان‌جا)؛ به این معنا که کارگزاران می‌بایست شهریار را از نابخردی و بیدادگری بر حذر دارند و در صورت بروز چنین صفاتی در او، از راهنمایی و هدایت شهریار به مسیر درست فرمان‌روایی دریغ نورزند.

۱ اسلامی ندوشن تقسیم شاهنامه به دو دوره داستانی و تاریخی را ترجیح داده است (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۸: ۱۷).

کارگزاران از حیث وجود و درجه اهمیت، در سه دوره مختلف شاهنامه متفاوت اند. چنان که گفته شد، پادشاه نقش آفرین و کارگزار اصلی دوره اساطیری است. در دوره پهلوانی کارگزاران عمده پهلوانان اند که نامی ترین آنان رستم است. در این دوره، بخشی از وظایف پادشاه چون جنگ و رزم و دفاع از کیان ایرانشهر، بر عهده پهلوانان قرار داشته است، اما با سپری شدن دوره اساطیری و پهلوانی بسیاری از چیزها دگرگون می شود. پادشاهان بیش از پیش آن وجهه خدای گونه گی خود را از کف دادند و تبدیل به انسان هایی کم و بیش عادی شدند و خبری از پهلوانان قدرتمند ستبر بازو که جوهره وجودی خود را از خلال نبردهای بی امان ایران و توران باز نمایند، نبوده است.<sup>۱</sup> در این دوره، راوی روی زمین سفت واقعیات تاریخی قدم می زند. دوره تاریخی دوره نبرد و پهلوانی نیست، بلکه دوره تدبیر و خرد و سخندانی است. هرچه در «حماسه پهلوانی، آزادان در نیرو و نبرد، در کردار می شکفند و سر می کشند، در حماسه تاریخی کردار در سخن گل می کند و به بار می نشیند، به خصوص در عرصه جهان بینی و کشورداری (داد و بیداد) و حکمت عملی» (مسکوب، ۱۳۸۴: ۲۰۳)؛ و همین است که کارگزار مؤثر در نظم دهی به سامان سیاسی، در این دوره تغییر می کند. پهلوان دوره تاریخی شاهنامه وزیر است که خداوند تدبیر و حکمت و سخندانی است و پهلوانی او در پاسخ گفتن به سؤالات شهریار و رازگشایی از معماهای دشوار نمود می یابد. وزیر در عرصه خرد و دانش به جنگ دشمنان ایران زمین می رود و بی جنگ و خونریزی آنان را مغلوب تدبیر خود می کند و ناگزیر از پرداخت باژ و ساو می نماید. این امر را به روشنی می توان در حکایت فرستاده شدن بازی شطرنج توسط پادشاه هند (فردوسی، ۱۳۸۴: ۱۵۳۵/۲-۱۵۴۲) و نیز در حکایت فرستاده شدن صندوقی مقفل توسط پادشاه روم به دربار انوشیروان (همان، ۱۵۶۹-۱۵۷۲) مشاهده کرد. در هر دوی این حکایات، درست به وقت درماندگی مهمه بخردان و آگاهان ایران زمین از گشودن راز و هنگامی که خطر از دست رفتن استقلال ایران زمین در میان می آید، بزرگمهر همچون پهلوانی بخرد و آگاه وارد کارزار شد و با برداشتن پرده از چهره راز، خطر از سر ملک باز

۱ اسلامی ندوشن معتقد است در این دوره حتی غنای شعر و جوشش احساس شاعر و در نتیجه، ارزش ادبی شاهنامه هم کاستی می گیرد (اسلامی ندوشن، همان، ۱۷)

کرد. این حکایات با اینکه در دوره تاریخی شاهنامه آمده‌اند، اما به نظر می‌رسد بیش از آنکه پایی در واقعیت داشته باشند، حکایت‌هایی‌اند برای نشان دادن قدر بزرگمهر و برکشیدن او به عنوان نمادی از حکمت و خرد. چنین است که بزرگمهر در نقش وزیر و مشاور انوشیروان که سرآمد خردمندان و حکماست و آیتی است در سخندانی و سخنوری، موثرترین کارگزاری می‌شود که در دوره تاریخی می‌تواند در کنار شاه برای انتظام امور مشارکت داشته باشد.

با توجه به تشبث روایات در مورد بزرگمهر<sup>۱</sup> و تردیدهایی که درباره شخصیت تاریخی او ابراز شده،<sup>۲</sup> می‌توان گفت کار فردوسی در «برکشیدن» بزرگمهر و رساندن او به جایگاهی چنان ارجمند، تأثیر بسزایی در فراهم ساختن یک پیشینه افتخارآمیز برای نهاد وزرات و تئوریزه کردن اهمیت جایگاه وزیر در یک ساختار سیاسی داشت؛ چنان‌که نهاد وزارت در ادوار بعد از فردوسی، برای بازیابی جایگاه پیشین خود در ساخت سیاسی قدرت، می‌توانست بر این پیشینه اتکا کند. این استدلال هنگامی قوت بیشتری می‌یابد که به این نکته توجه کنیم که گرچه پیش از فردوسی، دینوری و مسعودی اشارات کوتاهی به بزرگمهر داشته‌اند، اما به نظر می‌رسد پس از فردوسی<sup>۳</sup> و توصیفات او از بزرگمهر است که اندک اندک این

۱ برای روایت‌های گوناگون درباره بزرگمهر و فرجام کار او، نگاه کنید به: بناکتی، ۱۳۴۸: ۶۱-۶۲؛ مسعودی، ۱۳۷۴: ۲۶۴/۱، ۲۷۰-۲۷۱؛ ثعالی، ۱۳۶۸: ۴۰۸-۴۱۰؛ فردوسی، همان: ۱۵۶۶/۲-۱۵۷۸؛ طوسی، ۱۳۸۹: ۲۴۶؛ بیهقی، ۱۳۸۷: ۳۷۷-۳۸۰؛ ابن‌بلخی، ۱۳۸۵: ۹۲.

۲ نولدکه، بزرگمهر را شخصیتی داستانی می‌داند که فردوسی از این شخصیت برای نقل مطالب تعلیمی خود سود برده است (نولدکه، ۱۳۵۸: ۴۰۷). بارتولد، بزرگمهر را تلفیقی از افسانه‌های مصری و شخصیت تاریخی مهر نرسه وزیر بهرام گور دانسته است (برتلس، ۱۳۷۴: ۲۹۲). کریستین‌سن از احتمال تخلیط شخصیت بزرگمهر با برزویه طبیب سخن گفته و شواهدی مبنی بر یکی بودن این دو آورده است (کریستین‌سن، ۱۳۱۲: ۴۶۹، ۴۹۲-۴۹۶). خالقی مطلق به تأسی از پوستی بر آن است که بزرگمهر نه برزویه طبیب، بلکه همان برزمهر دبیر خسرو اول بوده که به فرمان هرمزد چهارم به قتل رسیده است (خالقی مطلق، ۱۳۸۶: ۳۶۷/۳-۳۶۸).

۳ البته ثعالی نیز تقریباً هم‌زمان با فردوسی به بزرگمهر توجه نشان داده است. آنچه در مورد بزرگمهر در شاهنامه ثعالی آمده، یکی نحوه ورود بزرگمهر به درگاه انوشیروان و تعبیر خواب اوست که تا اندازه‌ای با روایت فردوسی متفاوت است. دیگری داستان آوردن شطرنج از درگاه پادشاه هندوستان و اختراع تخته نرد در جواب آن توسط بزرگمهر و دیگری خشم گرفتن انوشیروان بر بزرگمهر و محبوس ساختن او و فرستاده شدن صندوق‌هایی مقلد از طرف قیصر روم در همین زمان است (ثعالی، ۱۳۶۸: ۴۰۱-۴۰۴، ۴۰۸-۴۱۰). در مورد تأثیرگذاری کتاب ثعالی به دو نکته باید توجه کرد. نخست آنکه ثعالی در بیان این روایات، اختصار را تا حد ممکن رعایت کرده و از هرگونه طول و تفصیل پرهیز جدی داشته است. علاوه از این، او کتابش را در قالب نثر و به زبان عربی و به هیئت و نیت یک کتاب تاریخی نگاشته که این امر به روشنی میزان تأثیرگذاری و رواج آن در میان عام و خاص مردم ایران‌زمین، در مقابل زبان پارسی فخیم و سلیس فردوسی و قالب منظوم حماسی را که او برای بیان این روایات برگزیده است، روشن می‌سازد.

شخصیت در دنیای فارسی‌زبان به مقام بلندی دست می‌یابد و به عنوان یک وزیر/حکیم به‌طور گسترده وارد متون ادبی و گاه تاریخی می‌شود.<sup>۱</sup> اگر نگاهی گذرا به متون تاریخی و ادبی پیش و پس از فردوسی در زبان فارسی بیندازیم، آشکارا تأثیر فردوسی در نمایان شدن بزرگمهر به عنوان نماد یک حکیم/ وزیر در این متون را می‌توانیم ببینیم. هر چه از زمان سروده شدن شاهنامه فاصله می‌گیریم، یا به عبارتی هر چه بر میزان نفوذ شاهنامه در میان عام و خاص افزوده می‌شود، به همان میزان حضور بزرگمهر نیز در میان متون مختلف گسترده‌تر می‌شود. برای مثال، در تاریخ بلعمی به عنوان متن شاخص پیش‌شاهنامه‌ای که در حوزه جغرافیایی زیست فردوسی هم نوشته شده، نشانی از بزرگمهر نیست، اما پس از سروده شدن شاهنامه می‌توان اندک اندک حضور بزرگمهر را در متون فارسی مشاهده کرد. نکته حائز اهمیت آن است که به نظر می‌رسد ورود بزرگمهر به متون فارسی، ابتدا از همین حوزه جغرافیایی زیست فردوسی، یعنی خراسان بزرگ آغاز شده است.<sup>۲</sup> اگر از تشکیکاتی که در اصالت سیرالملوک و نصیحة الملوک شده است، بگذریم و بنا را بر اصالت آنها بگذاریم،<sup>۳</sup> می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که شاهنامه پیش از گسترش در میان عام و خاص، در میان ادبا و علمای خراسان به عنوان متنی مهم و مؤثر خوانده می‌شد و تأثیرگذار بوده است، اما پس از گسترش عام شاهنامه می‌توان رد پای بزرگمهر را در متون نقاط دیگر دنیای فارسی‌زبان نیز به گستردگی مشاهده

۱ یک نمونه روشن آن فارسنامه ابن‌بلخی است. ابن‌بلخی که به احتمال زیاد کتابش را در اواخر قرن پنجم نگاشته، در مورد مقام بزرگمهر و توصیف جایگاه او در بارگاه انوشیروان نوشته است: «و در پیش تخت کرسی زر بودی کی بزرجمهر بر آن نشست و فروتر از آن کرسی موبد موبدان بودی و زیرتر از آن چند کرسی از بهر مرزبانان و بزرگان و جای هر یک بترتیب معین بودی کی هیچکس منازعت دیگری نتوانستی کرد» (ابن‌بلخی، همان، ۹۷).

۲ برای مثال، نخستین نشانه‌ها را در سیرالملوک خواجه نظام‌الملک و نصیحة الملوک غزالی و تاریخ بیهقی و تاریخ گردیزی می‌توان دید (طوسی، همان، ۱۷۹، ۲۳۴، ۲۴۶، ۲۵۲؛ غزالی، ۱۳۱۷: ۶۶، ۶۸، ۱۰۱؛ بیهقی، همان، ۳۷۷، ۳۷۹، ۳۸۰؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ۸۷). همزمان با آنها در دو کتاب دیگر یعنی قابوس‌نامه و مجمل‌التواریخ و القصص نیز می‌توان نام بزرگمهر را یافت (نگاه کنید به: عنصر المعالی، ۱۳۱۲: ۲۶، ۳۱، ۸۵، ۱۶۲؛ مجهول المؤلف، ۱۳۱۸: ۹۷). البته نخستین کتابی که در آن از فردوسی و شاهنامه یاد شده، گرشاسپ‌نامه اسدی طوسی است (اسدی طوسی، ۱۳۵۴).

۳ به نظر می‌رسد دلایل متنی و سندی که برای اصالت این متون اقامه شده، از قوت بیشتری برخوردار است. برای نمونه، در مورد سیاست‌نامه نگاه کنید به: طباطبایی، ۱۳۸۵: ۱۱۲-۱۱۳؛ طوسی، همان، ۲۷-۲۸. برای نصیحة الملوک نیز نگاه کنید به: مقدمه مفصل جلال‌الدین همایی در: غزالی، ۱۳۵۱؛ و نیز طباطبایی، ۱۳۸۸: ۱۵۸-۱۵۹.

کرد. این امر به‌ویژه از اواخر قرن ششم و با افزایش قابل توجه استنساخ شاهنامه، نمود بارزتری یافته است؛<sup>۱</sup> چنان‌که در بسیاری از کتب ادب و تاریخ قرون هفتم، هشتم و نهم می‌توان نام و نشانی از بزرگمهر در قامت یک حکیم/ وزیر یافت. این موضوع آنگاه اهمیت بیشتری می‌یابد که این نکته را در نظر بگیریم که بخش قابل توجهی از این کتب توسط وزیری به نگارش درآمده‌اند و یا به نام وزیر شده‌اند و یا نویسنده از حواشی و ارادتمندان وزیر بوده است. بنابراین نمی‌توان از کنار تأکید بر نام بزرگمهر و نام بردن از او در این متون به سادگی گذشت. برای مثال، نظام‌الملک که سیرالملوک را نوشته، خود وزیر بوده است. همچنین غزالی که از ارادتمندان خاندان نظام‌الملک بوده و به گفته لائوست، در نصیحة الملوک چنان جانب وزرا را نگه داشته که گویی علاوه بر متذکر شدن مسئولیت سنگین وزیر، قصد حمایت همه‌جانبه از آنها را داشته است (لائوست، ۱۳۵۴: ۲۰۵/۱). در سه حکایتی که او از بزرگمهر آورده، کاملاً او را در جایگاه یک حکیم/ وزیر نشانده است که به پادشاهان برای حکمرانی بهتر پند می‌دهد. محمد غازی ملطیوی مؤلف کتاب روضه العقول، از اصحاب دیوان سلیمان‌شاه بن قلج ارسلان (۵۸۸-۶۰۰) از سلاطین سلجوقی روم بوده و چندی هم منصب وزارت او را داشته است. او در روضه العقول حکایات متعددی از بزرگمهر آورده (غازی ملطیوی، ۱۳۸۳: ۱۷۷-۱۷۸، ۲۲۰، ۲۲۷-۲۲۸، ۴۹۵-۴۹۶) که در همه آنها بزرگمهر حکیمی

۱ حدود چهارده نسخه معتبر از شاهنامه موجود است که مصححان به آن استناد می‌کنند:

الف. دست‌نویس‌های اصلی شامل: ۱. دست‌نویس کتابخانه ملی فلورانس مورخ ۱۲۱۷/۶۱۴؛ ۲. دست‌نویس کتابخانه بریتانیا در لندن ۱۲۷۶/۶۷۵؛ ۳. دست‌نویس کتابخانه طوپقاپوسرای مورخ ۱۳۳۰/۷۳۱؛ ۴. دست‌نویس کتابخانه عمومی دولتی لنینگراد مورخ ۱۳۳۳/۷۳۳؛ ۵. دست‌نویس دارالکتب قاهره مورخ ۱۳۴۱/۷۴۱؛ ۶. دست‌نویس دارالکتب قاهره مورخ ۱۳۹۴/۷۹۶؛ ۷. دست‌نویس کتابخانه دانشگاه لیدن مورخ ۱۴۳۷/۸۴۰؛ ۸. دست‌نویس کتابخانه ملی پاریس مورخ ۱۴۴۱/۸۴۴؛ ۹. دست‌نویس کتابخانه پاپ در واتیکان مورخ ۱۴۴۴/۸۴۸؛ ۱۰. دست‌نویس کتابخانه دانشگاه اسکس‌فورد مورخ ۱۴۴۸/۸۵۲؛ ۱۱. دست‌نویس کتابخانه بریتانیا در لندن مورخ ۱۴۸۶/۸۹۱؛ ۱۲. دست‌نویس کتابخانه دولتی برلین مورخ ۱۴۸۹/۸۹۴.

ب. دست‌نویس‌های فرعی شامل: ۱. دست‌نویس کتابخانه بریتانیا در لندن مورخ ۱۸۳۸/۸۴۱؛ ۲. دست‌نویس انستیتوی خاورشناسی فرهنگستان علوم شوروی در لنینگراد مورخ ۱۴۴۵/۸۴۹؛ ۳. دست‌نویس کتابخانه طوپقاپوسرای در استانبول مورخ ۱۴۹۸/۹۰۳؛ ۴. ترجمه شاهنامه به عربی از فتح‌بن علی بنداری اصفهانی (۱۹۷۰)، به کوشش عبدالوهاب عزام، میان ۶۲۰-۱۲۲۳/۶۲۱-۱۲۲۴، تهران، چ ۲.

با توجه به این فهرست، تعداد نسخ شاهنامه که بین قرون هفتم تا نهم قمری به جای مانده و در تصحیح شاهنامه به کار می‌رود، خود مبین گستردگی نفوذ شاهنامه در این قرون است.

بزرگ و وزیری بافراست است. کتاب *دستور الوزرا* را محمودبن محمدبن حسین اصفهانی در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم برای عمیدالدین ابونصر سعدابزری وزیر اتابک سعدبن زنگی نوشته (اصفهانی، ۱۳۶۴) که تأثیرپذیری او از نوع پرداخت شخصیت بزرگمهر را می‌توان دید. سعدالدین وراوینی کتاب *مرزبان‌نامه* را به احتمال زیاد در اوایل قرن هفتم تألیف کرده و به نام «خواجه ابوالقاسم ربیب‌الدین هارون بن علی» وزیر اتابک ازبک بن محمدبن ایلدگز از اتابکان آذربایجان کرده است. او در *مرزبان‌نامه* دو حکایت تقریباً مفصل از بزرگمهر آورده و در هر دو همان شخصیت حکیم/ وزیر بزرگمهر نمایان است (وراوینی، [بی‌تا]: ۹۲، ۱۱۹). علاوه بر این، در باب نهم کتاب، شخصیت آزادچهره به عنوان کبکی حکیم که به خدمت عقاب (پادشاه) می‌رسد و با پندهایی حکیمانه دل از شاه می‌رباید و به سبب دانایی در نهایت به منصب وزارت می‌رسد، بسیار شبیه احوالات بزرگمهر است. نکته جالب توجه آنکه وراوینی بلافاصله این حکایت را به شکرگزاری از وزارت ابوالقاسم هارون بن علی وزیر اتابک ازبک ختم می‌کند (همان، ۲۹۴-۲۹۵) و به نوعی وزیر اتابک را با آزادچهره و بزرگمهر هم‌ردیف می‌شمارد. ناصرالدین کرمانی که خود از اصحاب دیوان بوده و گویا ریاست دیوان رسالت و انشای کرمان را نیز برعهده داشته، چنان که مشهود است کتاب *نسائم الاسحار* را که درباره تاریخ وزرا تا عهد مؤلف است، تحت حمایت «نصرة الدین صاین» وزیر ابوسعید ایلخانی تألیف کرده است. همو کتاب دیگرش به نام *درة الاخبار و لمعة الانوار* را به نام غیاث‌الدین محمد رشیدی وزیر ابوسعید ایلخانی کرده و در همان جا غیاث‌الدین وزیر را با بزرگمهر مقایسه کرده است (منشی کرمانی، ۱۳۵۰: ۱۳۳). حمدلله مستوفی نیز تاریخ گزیده را به نام همین غیاث‌الدین محمد رشیدی کرده است که در آن از بزرگمهر به عنوان وزیر انوشیروان نام برده (مستوفی، ۱۳۶۴: ۱۱۷) و حتی در کتاب جغرافیایی *چون نزهة القلوب* نیز ذکری از بزرگمهر به میان آورده و او را از «اکابر و عقلا»ی مرو دانسته است (همو، ۱۳۶۲: ۱۵۷). نظام‌الدین عقیلی کتاب *آثار الوزراء* را که درباره تاریخ وزراست، به اشاره قوام‌الدین خوافی وزیر سلطان حسین بایقرا نوشته است. خواندمیر *دستور الوزراء* را به نام کمال‌الدین خواجه محمود وزیر سلطان حسین بایقرا کرده و «بنا بر ملاحظه تبرک و تیمن»

کتاب خود را «مصدر به ذکر آصف برخیا و بورزجمهر حکیم» به عنوان وزیران بزرگ پیش از ظهور اسلام ساخته است (خواندمیر، ۲۵۳۵: ۸). بدیهی است که به علت تنگی مجال، ذکر تمام کتبی که در آنها نامی از بزرگمهر رفته و حکایتی از او به میان آمده، ممکن نیست به همین سبب بر همین چند مورد اقتصار می‌رود.

چنان که پیش از این گفته شد، فردوسی چاره خلاصی از آشفتگی سیاسی موجود روزگار خود را بازسازی سامان سیاسی ایران پیش از اسلام و یا دست‌کم الگوبرداری از آن می‌دانست. پر پیدا بود که در آن سامان سیاسی، دیوان‌سالاری و به تبع آن نهاد وزرات و شخص وزیر به عنوان رأس نهاد دیوان، از جایگاه شایسته‌ای برخوردار بود.<sup>۱</sup> بنابراین کوشش برای تئوریزه کردن قدرت‌یابی نهاد وزارت از جانب فردوسی، باید ذیل تلاش‌های او به منظور تجدید کلیت سامان سیاسی ایران پیش از اسلام فهم شود؛ نه چیزی جدا و مستقل از آن. به عبارت دیگر، فردوسی ضمن تلاش برای تجدید کلیت آن ساختار، به نهاد وزارت و شخص بزرگمهر (همچون نماد نهاد وزارت) به عنوان یکی از مؤثرترین کارگزاران آن سامان سیاسی توجهی خاص داشته و با برکشیدن و پروراندن شخصیتی چون بزرگمهر، بستری را فراهم ساخت که در ادوار بعد از او، بسیار به کار بازسازی و تثبیت قدرت نهاد وزرات در دوره اسلامی تاریخ ایران آمد.

### ویژگی‌ها و وظایف وزیر در دیدگاه فردوسی

بسترسازی نظری برای قدرت‌یابی نهاد وزارت را حتی در ویژگی‌هایی که فردوسی برای وزیر لازم می‌دانست و وظایفی که بر عهده او قرار می‌دهد نیز می‌توان دید. فردوسی در دوره تاریخی شاهنامه کماکان مقام سلطنت را ارجی ویژه نهاده و برای شاه مرتبه‌ای فراتر از سایر کارگزاران قائل شده است، اما تأمل در نوع نگاه فردوسی به وزیر و ویژگی‌ها و کارکردهایی که برای او و نهاد وزارت برشمرده، کم‌وبیش این احساس را منتقل می‌کند که گویا فردوسی آگاهانه در پی برکشیدن مقام وزیر

۱ نولدکه بر اهمیت دستگاه دیوانسالاری و طبقه دبیران برای حکومت ساسانی تأکید داشته است؛ زیرا این طبقه همه امور مالی مملکت از دیوان تک‌تک ولایات تا دیوان دخل و خرج کل مملکت را در دست داشتند (نولدکه، ۱۳۵۸: ۴۷۳).

در سطحی بوده که دست کم تا حدی و در سطوحی با مقام شاه برابری می کرده است.<sup>۱</sup> شاید این امر چنان که پیش از این آمد، ناشی از این باشد که در دوره تاریخی شاهنامه (که می توان آن را با دوره زیست خود شاعر هم تطبیق داد) خبری از شاهان خردمند فرزانه دوره اساطیری نیست. از این رو، وجود شخصی خردمند و البته صاحب قدرت در کنار شاه برای اداره امور اجتناب ناپذیر می نمود.

فردوسی تقریباً تمام ویژگی های مهم چون خردمندی، دادگری و دارا بودن فره ایزدی را که برای پادشاه برشمرده، برای وزیر هم به نوعی لازم شمرده است؛ البته با تغییرات و تعدیلهایی در برخی از این ویژگی ها. از نظر فردوسی بارزترین وجه شخصیت وزیر برخورداری او از خرد است. چنان که پیش از این هم اشاره ای رفت، خرد را در اینجا هم به معنی دانش و حکمت باید دانست و هم به معنی شیوه درست اداره سیاسی مملکت. مجالسی که در دربار انوشیروان با حضور بخردان و آگاهان و با مرکزیت بزرگمهر برگزار می شد و در این مجالس سؤالاتی گوناگون در زمینه های مختلف از بزرگمهر پرسیده می شد و او جوابگوی همه این سؤالات به بهترین وجه بوده، به خوبی نشان دهنده آن است که وزیر باید حکیمی فرزانه و خردمندی آگاه به تمام امور باشد. علاوه بر این، از وظایف مهم وزیر مشاوره دادن به شاه و راهنمایی کردن او در امور مهم مملکتی بوده است. انوشیروان در خطبه آغاز پادشاهی اش بر ایزنی با وزیر در همه امور تأکید کرده بود:

که ما تاجداری به سر برده ایم      به داد و خرد رأی پرورده ایم  
ولیکن ز دستور باید شنید      بد و نیک بی او نیاید پدید

(فردوسی، همان، ۱۴۴۲/۲)

و چون به سن کهولت رسیده و دلش «پر اندیشه مرگ» شد و در پی انتخاب جانشینی مناسب برای خود بود، باز هم با بزرگمهر به مشورت نشست و رأی او را خواستار می شد (همان، ۱۵۹۶). فردوسی نه تنها در مورد بزرگمهر، بلکه وقتی در صدد توصیف مهبود (که او هم وزارت انوشیروان را داشت) بوده، خرد را از

۱ برخی وزیر را مکمل شخصیت شاه در دوره تاریخی می دانند (رستموندی، همان، ۲۵۷-۲۵۸)؛ که این مکمل بودن در ذات خود نوعی برابری در مقام و مرتبه را به همراه دارد.



ویژگی‌های مهم او برشمرده است:

دلی پر خرد داشت و رای درست ز گیتی به جز نیکنامی نجست

(همان، ۱۴۹۷)

وزیر صاحب‌خرد در امر مشورت دادن و نصیحت کردن شاه، آنجا که لازم است نباید از نصایح درشت، اما درست کوتاهی کند. فردوسی این امر را ضمن حکایتی روشن کرده است. انوشیروان، بزرگمهر را بر اثر سوء ظنی به حبس افکند و هر بار قاصدی را به نزد او راهی می‌کرد تا از او بپرسد اکنون که در حبس است، روزگار او بهتر است یا روزگار شاه؟ و هر بار بزرگمهر پاسخ می‌داد که: «که روز من آسانتر از روز شاه». شاه از این پاسخ‌ها که بوی طعن و کنایه می‌داد، برآشفته می‌شد و بر عذاب بزرگمهر می‌افزود؛ تا آنجا که دستور داده بود بزرگمهر را در تنور آهنی تنگ و پوشیده از تیر و میخ قرار دهند. این بار نیز که قاصد برای خبرگیری از احوال بزرگمهر رفت، وزیر باز هم همان جواب نخستین را داد که: «روزم به از روز نوشین‌روان». انوشیروان که از این پاسخ‌های بزرگمهر سخت به حیرت افتاده بود، دلیل این بهروزی را از بزرگمهر جویا شد و او چنین پاسخ داد که:

بدان پاکدل گفت بوزرجمهر	که نمود هرگز به ما بخت چهر
چه با گنج و تختی چه با رنج سخت	بیندیم هردو به ناکام رخت
نه این پای دارد به گیتی نه آن	سرآید همی نیک و بد بی‌گمان
ز سختی گذر کردن آسان بود	دل تاجداران هراسان بود

(همان، ۱۵۶۸-۱۵۶۹)

بزرگمهر رنج و سختی را به جان خرید تا به انوشیروان بفهماند شهریار نیز چون دیگر آدمیان فانی است و این مقام تا ابد برای او ماندگار نیست. البته این حکایت خالی از مایه‌های عرفانی هم نیست، اما نشانه‌ای از آن است که مشورت‌های درست و درشت دادن به شاه و راهنمایی کردن آدم مستبد که قدرت مطلق دارد، هزینه‌های گزافی دارد که وزیر صاحب‌خرد نباید از آن راهنمایی‌ها به سبب خطراتش چشم‌پوشد.

برخورداری از «فر» طبق سنت معمول اندیشه ایرانی شهری، شأنی از شئون شهریار بود، اما به نظر می‌رسد فردوسی برخورداری وزیر نه از «فر» بلکه دست‌کم از نوعی «عنایت» یا «تأیید الهی» را در نظر داشته است. برای تصدیق این امر می‌توان شواهدی

در شاهنامه یافت. فردوسی خرد را بهترین و نخستین آفریده خداوند می‌دانست که آن را به انسان خردمند عطا کرده است (همان، ۱/۱-۲). بنابراین بهره‌مندی انسان از خرد بیانگر لطف و عنایت خداوند در حق وی است و چون از ویژگی‌های وزیر بهره‌مندی از خرد است - چنان که او سرآمد خردمندان روزگار خود باید باشد<sup>۱</sup> - و نیز بنا بر آنچه از زبان موبد در بهره‌مندی مردم از خرد به صورت سلسله مراتبی بیان می‌کند (همان، ۱۶۷۵/۲)، پس لاجرم وزیر باید از «عنایت» ویژه پروردگار بهره‌مند باشد.<sup>۲</sup> فردوسی بهره‌مندی وزیر از «تأیید الهی» را در داستان بزرگمهر صراحت بیشتری می‌بخشد. فرستادگان نوشین‌روان در چهار گوشه کشور در پی یافتن معبری برای تعبیر خواب او روان می‌شوند تا آنکه یکی از آنان (آزاد سرو نامی) بزرگمهر را در مکتبی در مرو یافت و با او راهی دربار شد. در طول مسیر، در جایی به منظور استراحت و خورد و خواب اتراق می‌کنند. چون بزرگمهر به زیر درختی به خواب می‌رود، ناگهان ماری سیاه پدیدار می‌شود و بر سر و بالای بزرگمهر می‌پیچد و او را می‌بوید، اما بدون آنکه به او آسیبی برساند، از درخت بالا رفت و ناپدید شد. فرستاده که بیدار است، شگفت‌زده می‌شود:

فرستاده اندر شگفتی بماند      فراوان بر او نام یزدان بخواند  
بدل گفت کاین کودک هوشمند      به جایی رسد در بزرگی بلند

(همان، ۱۴۷۷/۲)

این حادثه به روشنی بر عنایت خاص خداوند در حق بزرگمهر و برخورداری او از نوعی «تأیید الهی» اشاره دارد که بزرگمهر به واسطه آن می‌توانست به بزرگی دست یابد.<sup>۳</sup> علاوه بر این، در سنت قدما توانایی تعبیر خواب، به‌ویژه خواب‌هایی که معبران عادی از تعبیر آنها عاجزند، خود نشانه‌ای از حکمت و دانایی فرد و نشانی از «عنایت» خاص خداوند در حق او بود و بزرگمهر به سبب همین توانایی توانست به

۱ فردوسی بزرگمهر را « دانای ایران » نامیده است:

بدین کار شد شاه همداستان      که دانای ایران یزد داستان (همان، ۱۵۹۱/۲)

۲ چنان که پورشریعتی هم متذکر شده، در اندیشه دوران ساسانی «شاهنشاه یگانه مقام صاحب فر نبود. شهرداران کشور هم می‌توانستند به صفت فروغ ایزدی فخرکنند» (پورشریعتی، همان، ۹۱).

۳ در مورد این واقعه برخی معتقدند که: «معلوم نیست این دو (بوییدن مار و سربلندی) چه ارتباطی می‌توانند داشته باشند. شاید با مباحث اسطوره‌ای و نمادها پیوند داشته باشند و در عین حال عظمتی که گویی در رمزگویی نمایان‌تر می‌شود» (دری، ۱۳۹۰: ۱۳۲).

دربار انوشیروان راه یابد و در رتبهٔ مقربان او جای گیرد. حال اگر بپذیریم که بزرگمهر نه فقط یک شخص، بلکه علاوه بر آن نمادی برای نهاد وزرات است که فردوسی او را پرورانده تا در دوره‌ای که خالی از شاهان اسطوره‌ای دلاور خردمند راست‌گفتار درست‌کردار است، بر اهمیت مقام وزیر و بزرگی کار و کردار او تأکید داشته باشد؛ زیرا چنین شاهانی را نیاز به مشاورانی مدبر و کارگزارانی خردمند است تا نظم امور از هم نپاشد. پس چندان دور از منطق نیست اگر این برخورداری از «تأیید الهی» را نه فقط به شخص بزرگمهر، بلکه به مقام وزارت تعمیم دهد و بگوییم همچنان‌که بنا بر سنت اندیشهٔ سیاسی ایرانشهری پادشاه باید برخوردار از «فر» باشد، در دیدگاه فردوسی نیز برخورداری وزیر به سبب اهمیت کار و بزرگی مقامش از نوعی «عنایت الهی» امری ناگزیر است.

از شاهنامه چنین برمی‌آید که فردوسی دست‌کم در مقام نظر، تمام کارهای اجرایی و امور جاری کشور را جزو وظایف وزیر قرار داده است. خالی بودن عصر تاریخی از شاهان دلاور خردمند عصر اسطوره‌ای و مواجههٔ فردوسی با این واقعیت که بسیاری از شاهان آن عصر -همچون بیشتر سلاطین روزگار خود شاعر- بیش از آنکه مرد رزم باشند اهل بزم بودند، شاید دلیل قانع‌کننده‌ای بود تا بیشینهٔ امور اجرایی کشور برعهدهٔ کارگزاری چون وزیر قرار گیرد که شاخصهٔ اصلی او بهره‌مندی از خرد و حکمت بود. در گفت‌وگویی که بین بزرگمهر و انوشیروان در گرفت، این تشریح وظایف پادشاه و وزیر روشنی‌بتری می‌یابد. بزرگمهر خطاب به انوشیروان گفته بود:

شکارست کار شهنشاه و رزم می و شادی و بخشش و داد و بزم

و در مقابل، وزیر است که باید به فکر پر کردن خزانهٔ شاه و سامان‌بخشی به امور مملکت و سپاه باشد:

ز آگندن گنج و رنج سپاه ز آرم گفتار و ز دادخواه

دل و جان دستور باشد به رنج ز اندیشهٔ کدخدایی و گنج

(همان، ۱۷۲۵/۲)

در حکایت جنگی که بین انوشیروان و رومیان اتفاق افتاد و موجب لشگر کاستی گرفت، انوشیروان بزرگمهر را مأمور کرد مالی جمع کند و به لشگر برساند:

برو هم کنون ساروان را بخواه  
هیونان بختی برافگن به راه  
صد از گنج مازندران بار کن  
وزو بیشتر بار دینار کن

(همان، ۱۵۹۱)

بنابراین رتق و فتق امور سپاه - دست کم در امور مالی - نیز از وظایف وزیر بوده است. از وظایف ملک‌داری، آنچه فردوسی برعهده وزیر می‌دانست، تقریباً با آنچه که از وظایف وزیر در عهد ساسانیان گفته‌اند، مطابقت دارد<sup>۱</sup> و چنان‌که مشخص است تقریباً تمام این وظایف اموری‌اند که بدون رعایت عدل و داد به سرانجام مناسبی نخواهند رسید. بنابراین از آنجا که عمده کارهای اجرایی کشور از آراستن و نواختن لشکر گرفته تا گزین کردن عمال شایسته و آباد کردن کشور و گردآوری باج و خراج و پر کردن خزانه و غیره برعهده وزیر بوده و انجام این وظایف بدون رعایت عدل و داد ممکن نبوده، لذا می‌توان گفت آنچه فردوسی در مورد توصیه پادشاهان به داد می‌گوید، دست کم در بخش تاریخی شاهنامه روی سخن با وزیر نیز دارد.

از این سخنان به روشنی می‌توان دریافت که فردوسی برای بزرگمهر به مثابه نماد نهاد وزارت - البته در سطوحی - مرتبه‌ای هم‌سنگ شاه قائل شده است. چندان دور از واقعیت نیست اگر گفته شود که این هم‌سنگ قرار دادن مقام وزارت و سلطنت توسط فردوسی بود که بستری برای شیوع این امر را ایجاد کرد؛ چنان‌که پس از او غالب کسانی که در حیطه نهاد وزارت به نظریه‌پردازی پرداختند، کم‌وبیش عنایتی به این امر نشان دادند. خواجه نظام‌الملک طوسی در *سیرالملوک* تلاشی مستمر - گرچه ملایم - در راستای هم‌سنگ‌سازی مقام وزیر و پادشاه/سلطان داشته است. او هنگام سخن گفتن از امور تعیین‌کننده، سعی جدی داشت که نام وزیر و پادشاه را در کنار هم آورد و سرنوشت این امور را به یک نسبت به هر دو منتسب کند. برای مثال، خواجه سبب فتح ایران به دست اسکندر را «غفلت امیر و خیانت وزیر» می‌دانست (طوسی، همان، ۴۱). در موضعی دیگر، آنجا که درباره آشفستگی اعطای

۱ در دوره ساسانی هنگامی که پادشاه در سفر یا جنگ بود، وزیر نایب‌السلطنه محسوب می‌شد. وظیفه او اداره کشور در کنار پادشاه و تحت نظر او بود. مذاکرات سیاسی با دولت‌های دیگر در عهده او بود و چون مشاور خاص شاه بود، می‌توانست در همه شئون کشور مداخله کند (کریستین‌سن، ۱۳۸۴: ۱۲۶).

القاب سخن گفته، «باز قاعده [ی] خویش» آمدن القاب و ترتیب نیکو یافتن امور را در دو صورت عملی دانسته است. یکی آنکه پادشاه عادل و بیدار باشد تا «جستجوی کارها گردن گیرد» و از آیین و رسم گذشتگان درباره مملکت‌داری پرس‌وجو کند و دیگر اینکه «او را وزیری باشد موفق و رسم‌دان و هنرور» (همان، ۲۱۲). همان‌جا وقتی در معنی «دو عمل یک مرد را نافرمودن و بی‌کاران را شغل فرمودن» صحبت کرده، تأکید کرده است که این «پادشاهان بیدار» و «وزیران هشیار» بوده‌اند که «بهمه روزگار هرگز دو شغل یک مرد را نفرموده‌اند و یک شغل دو مرد را» (همان، ۲۱۳). منش عملی خواجه نیز آنجا که در جواب سلطان به تنگ آمده از میزان قدرت وزیر پیغام می‌دهد که «تو نمی‌دانی که من در ملک شریک توأم و تو به این مرتبه به تدبیر من رسیده‌ای..... دولت آن تاج بر این دوات بسته است، هرگاه این دوات برداری آن تاج بردارند» (نخجوانی، ۱۳۴۴: ۲۷۹-۲۸۰)، مؤید این مطلب است. در همان روزگار، شاید اندکی پس از نظام‌الملک، ابن‌بلخی نیز در فارسنامه بر این هم‌ترازی وزیر و پادشاه اشاره کرده است. او نوشته است انوشیروان سه تن را (وکیل در، دبیر، نایب وزیر) بر وزیر گماشت تا مراقب اعمال او باشند؛ چنان‌که وزیر بر عزل و نصب این سه تن اختیاری نداشت و این بدان سبب بود که انوشیروان معتقد بود «وزیر مانند همباز ملک است و در پادشاهی و مال و مملکت او محکم و متصرف» (ابن‌بلخی، همان، ۹۲) و به همین دلیل باید در خفا و علن مراقب اعمال او بود.

محمد غازی ملطیوی در عبارتی که در یکی از حکایاتش آورده، بزرگمهر را برخوردار از نوعی عنایت الهی دانسته و نوشته است: «شنودم که خسرو را وزیری بود به حذاقت موصوف و ذلاقت معروف. شایم برق قدسی و رایم نتایج حدسی، برزجمهر [بوزرجمهر] نام» (غازی ملطیوی، همان، ۴۹۶).

همچنین علی‌بن‌احمد ناسخ تستری مؤلف *تحفة الملوک* که کتاب خود را به احتمال زیاد در دو دهه اول قرن هشتم نگاشته، در این زمینه سخن رانده است؛ گرچه نه به تصریح. سنت فکری غالب بر آن بود که وزیر نایب امام و اعمال‌کننده قدرت اوست؛ بنابراین مقام وزارت به ذات صاحب قدرت نبود، بلکه قدرت او از قدرت امام/سلطان و تفویض اختیارات امام به او ناشی می‌شد. تستری برخلاف این

سنت غالب فکری، قدرت وزیر را همچون قدرت امام/سلطان به صورت مستقیم تفویض شده از جانب خداوند معرفی کرده است. او وزرات را «موهبتی الهی» دانسته که «تالی خلافت و ثانی سلطنت» است و خداوند تاج آن را بر فرق هر که داند می‌نهد و خلعت آن را بر قامت هر که خواهد می‌پوشاند. هر که این تاج بر فرق او نهاده شود «بر ذمت کرم او واجب شد که..... بدین منصب خطیر اقبال نماید» (ناسخ تستری، ۱۳۸۹: ۲۴۲). در این تعریف، تستری وزرات را موهبتی الهی و وزیر را بی‌واسطه منتخب خداوند دانسته و به صورت تلویحی امام/سلطان را که واسطه قدرت یافتن مقام وزارت بود، حذف کرده است. به عبارت دیگر، همان‌گونه که پادشاه برگزیده خداوند است و سلطنت موهبتی الهی است (طوسی، همان، ۱۲)، وزرات نیز موهبتی الهی بوده و وزیر برگزیده خداوند است. نتیجه منطقی این سخن آن است که قدرت نهاد وزرات، بدون واسطه ناشی از قدرت خداوند بوده، نه به واسطه قدرت امام/سلطان؛ و به همین دلیل به نوعی وزیر از نظر مقام و مرتبه در کنار امام/سلطان قرار می‌گیرد.<sup>۱</sup>

ناصرالدین منشی کرمانی در قرن هشتم واقعه «تاج و دوات» را که بین خواجه نظام‌الملک و سلطان ملکشاه رخ داده بود، تقریباً به همان صورت مشهور روایت کرده و فقط در پاسخی که نظام‌الملک به ملکشاه داده، جمله‌ای را اضافه کرده است که از نظر هم‌سنگ‌سازی مقام پادشاه و وزیر حائز اهمیت است. به روایت کرمانی، خواجه در پاسخ پیغام ملکشاه گفت «اما دویت را که فرموده است، اگر از پیش من بردارند تاج او نیز بردارند که کارداران قضا و قدر در دیوان ازل، آن تاج و این دویت را بهم نهاده‌اند و انفکاک متصور نباشد» (منشی کرمانی، ۱۳۳۸: ۵۱). براساس این روایت، هم‌شأنی و اتصال مقام وزارت و پادشاهی به هم، امری ازلی است که تقدیر آن در ازل این‌گونه مقدر شده؛ نه امری دنیوی که به سبب مقتضیات زمان ایجاد شده باشد. پس کسی را یارای تغییر این تقدیر مقدر نخواهد بود. ناصرالدین منشی کرمانی در موضعی دیگر نیز بر این هم‌شأنی وزیر و پادشاه -البته کمی در لفافه- اشاره کرده است. او در افتتاح کتابش و آنجا که می‌خواست ضرورت وجود

۱ برای یک بحث مفصل‌تر در این زمینه نگاه کنید به: نجفی رودمجنی، عباسی و ایمان‌پور، ۱۳۹۷: ۱۰۱-۱۲۶.

وزیر را اثبات کند، بیان کرده است که سلاطین و خلفا و ملوک، جانشین پیامبر و راعی رمة بنی‌آدم‌اند که «بتیغ آبدار کار جهان را قرار» داده‌اند. البته این جهان‌داران و سلاطین را از انتخاب وزیر چاره‌ای نیست؛ زیرا «قلم راست تدبیر» وزیر، جفت «شمشیر جهانگیران» آمده و بدین وسیله «ظل دولتها ظلیل» و «قصر مملکتها مشید» شده است (همان، ۳). در این جفت قرار دادن قلم راست تدبیر وزرا با شمشیر جهانگیران، می‌توان رگه‌هایی از این هم‌شانی را مشاهده کرد.

### نتیجه‌گیری

به نظر می‌رسد فردوسی با توجه به زمانه زیست و چارچوب فکری‌اش دو دغدغه اصلی را مد نظر داشته است. ۱. بازسازی هویت ایرانی گرفتار در تنگنای دو هویت عربی و ترکی؛ ۲. پیش پا نهادن راه حلی برای برون‌رفت از آشفتگی سیاسی که بعد از ورود اعراب و فروپاشی حکومت ساسانیان گریبان‌گیر ایران‌زمین شده بود. شاهنامه پاسخی به هر دو دغدغه بود. فردوسی با سرودن شاهنامه زبان فارسی را به عنوان نماد هویت قوم ایرانی به چنان جایگاه ارجمندی رساند که این زبان پس از آن توانست خود را به عنوان یک زبان مستقل حفظ کرده و بارور سازد. از طرف دیگر، با نقل حکایات ایام پادشاهان اسطوره‌ای و تاریخی ایران، هم بخشی از تاریخ و هویت قوم را روایت کرد و هم آن سبک حکومت‌داری ایرانیان را که وجهه بارز آن، حکومت فراگیر قدرتمند بود، به عنوان یک بدیل مناسب برای جایگزینی با الگوی حکومت‌داری زمانه خود معرفی کرد.

فردوسی از تجدید حیات آن الگوی حکومت‌داری یک هدف اساسی را پی گرفت و آن کمک به ایجاد یک حاکمیت فراگیر در حوزه ایران‌زمین به سبک ایران باستان بود. این امر از طرفی سبب برقراری نظم و به تبع آن عدالت - به عنوان مفهوم محوری اندیشه سیاسی ایرانشهری - می‌شد و از طرفی عامل مهمی در انتقال اندیشه‌های ایرانی به عصر پسااسلامی بود تا بدین وسیله بسترهای لازم برای بازسازی هویت قوم ایرانی که در تنگنای هویت‌های بیگانه مسلط زمانه با مخاطره جدی روبه‌رو شده بود، فراهم شود. در طرح فردوسی برای ایجاد یک حکومت قدرتمند (با پیروی از الگوی حکمرانی ایرانیان)، نهاد وزارت جایگاه قابل‌اعتنایی داشت.

فردوسی به خصوص در دوره تاریخی شاهنامه، با برکشیدن و پروراندن شخصیتی چون بزرگمهر (همچون رستم در دوره پهلوانی) و پرداخت تفصیلی احوالاتش و تبدیل او به یکی از قهرمانان دوره تاریخی شاهنامه و نیز قائل شدن ویژگی‌هایی هم‌سنگ شاه برای او، موجبات تبدیل بزرگمهر به یک حکیم/وزیر را در ادوار بعد فراهم کرد.

در دوره تاریخی شاهنامه، با توجه به فقدان پادشاهان خردمند دلیر دوره اساطیری و شباهت آنان به حکمرانان زمانه خود فردوسی، به نظر می‌رسد عطف توجه فردوسی به نهاد وزارت به سبب آن بود که فقدان این خصوصیات را در پادشاه پر کرده و لزوم وجود وزیر را در زمانه خود برای سلاطین گوشزد کند. با توجه به زمان نگارش شاهنامه که تقریباً مصادف با قدرت‌گیری عملی نهاد وزارت در ایران پس از ورود اعراب بود، این نگاه فردوسی و توجه او به مقام وزیر در قالب برکشیدن شخصیتی چون بزرگمهر، پشتوانه‌ای نظری برای نهادی را فراهم کرد که از پس سه قرن، دیگر بار اندک اندک در کار بازیابی جای و جایگاه خود در ساخت سیاسی قدرت بود و در این زمینه علاوه بر اقدام‌های عملی، به بسترسازی و توجیه نظری اهمیت جایگاه خود نیاز مبرم داشت. بنابراین اهمیت بخشیدن فردوسی به مقام وزارت در قالب برکشیدن شخصیتی چون بزرگمهر در دوره تاریخی شاهنامه، بستری را فراهم آورد که در ادوار بعد از فردوسی، برای استحکام نظری نهاد وزارت مورد استفاده قرار گرفت. در آمدن بزرگمهر به هیئت یک حکیم/وزیر و تبدیل شدن او به نماد نهاد وزارت در متون فارسی بعد از فردوسی، به روشنی نشان می‌دهد که بستر ایجاد شده توسط فردوسی، به خوبی مورد استفاده قرار گرفته است.

## منابع و مآخذ

- آذرنیوشه، عباسعلی و کورش صالحی (پاییز و زمستان ۱۳۹۱)، «دهقانان ایران در روند گذار از دوره ساسانی به دوره اسلامی»، مجله پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام، ش ۱۱، صص ۱-۱۶.
- ابن بلخی (۱۳۸۵)، فارسنامه، تصحیح و تحشیه گای لسترنج و رینولد آلن نیکلسون، تهران: اساطیر.
- اصفهانی، محمودبن محمدبن حسین (۱۳۶۴)، دستور الوزاره، تصحیح و تعلیق رضا انزابی نژاد، تهران: امیرکبیر
- احمدی، حمید و مهدی حسنی باقری شریف‌آباد (پاییز ۱۳۸۹)، «خرد سیاسی در شاهنامه؛ فردوسی



- مبانی و ساختارها»، فصلنامه سیاست، دوره ۴۰، ش ۳، صص ۲۱-۴۰.
- ادیب برومند، عبدالعلی (۱۳۵۷)، «بحث در شاهنامه فردوسی: قهرمان ملی از نظر فردوسی»، مجله گوهر، ش ۶۵، صص ۳۷۳-۳۷۷.
- اسدی طوسی، ابونصر علی بن احمد (۱۳۵۴)، گرشاسپ‌نامه، به اهتمام حبیب یغمایی، تهران: کتابخانه طهوری، چ ۲.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۴۸)، زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، تهران: انجمن آثار ملی.
- ..... (بهمن و اسفند ۱۳۸۸)، «شاهنامه از چه می‌گوید و ارزش آن در چیست»، مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی، ش ۲۶۹-۲۷۰، صص ۵-۲۶.
- برتلس، یوگنی اوداردویچ (۱۳۷۴)، تاریخ ادبیات فارسی (از دوران باستان تا عصر فردوسی)، ترجمه سیروس ایزدی، تهران: هیرمند.
- بستانی، احمد (بهار و تابستان ۱۳۹۳)، «اندیشه سیاسی ایرانشهری در دوره اسلامی»، دوفصلنامه پژوهش سیاست نظری، ش ۱۵، صص ۱۲۱-۱۵۵.
- بلاذری، ابوالحسن احمدبن یحیی (۱۳۳۷)، فتوح البلدان، ترجمه محمد توکل، تهران: نقره.
- بناکنی، فخرالدین (۱۳۴۸)، تاریخ بناکنی (روضه اولی الالباب فی معرفة التوارینخ و الانساب)، تصحیح جعفر شعار، تهران: انجمن آثار ملی.
- بیهقی، ابوالفضل (۱۳۸۷)، تاریخ بیهقی، تصحیح علی‌اکبر فیاض، تهران: هرمس.
- پورشریعتی، پروانه (۱۳۹۹)، افول و سقوط شاهنشاهی ساسانی (اتحادیه ساسانی-پارتی و فتح ایران به دست عرب‌ها)، ترجمه آوا واحدی نوایی، تهران: نشر نی.
- ثعالی، عبدالملک محمدبن اسماعیل نیشابوری (۱۳۶۸)، تاریخ ثعالی (اخبار ملوک فرس و سیرهم)، ترجمه محمد فضائی، پاره نخست ایران باستان، تهران: نقره.
- ثواقب، جهانبخش (بهار و تابستان ۱۳۹۳)، «تأثیر اوضاع عصر فردوسی بر تدوین شاهنامه»، مجله ادبیات حماسی، س ۱، ش ۱، صص ۱-۳۴.
- خالقی مطلق، جلال (آذر و اسفند ۱۳۸۶)، «ادای دین به فردوسی و شاهنامه»، مجله بخارا، ش ۶۴، صص ۱۱۴-۱۲۰.
- ..... (۱۳۹۱)، «شاهنامه فردوسی»، دانشنامه زبان و ادب فارسی، ج ۴، تهران.
- ..... (۱۳۸۶)، «بزرگمهر»، دانشنامه جهان اسلام، ج ۳، تهران: بنیاد دائرة المعارف اسلامی، چ ۳.
- خواندمیر، غیاث الدین بن همادالدین (۲۵۳۵)، دستور الوزراء، تصحیح و مقدمه سعید نفیسی، تهران: اقبال.
- دریایی، تورج (۱۳۹۲)، شاهنشاهی ساسانی، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: ققنوس، چ ۶.
- دری، زهرا (۱۳۹۰)، «بزرگمهر به روایت فردوسی»، مجموعه مقالات فردوسی‌پژوهی، به کوشش

- یاسر موحدفر، دفتر دوم، تهران: خانه کتاب.
- رستگار، نصرت‌الله (پاییز و زمستان ۱۳۹۲)، «ردّ پای هویت ایرانی در شاهنامه فردوسی»، آئینه میراث، ش ۵۳، صص ۹۹-۱۲۶.
- رستم‌وندی، تقی (۱۳۸۸)، *اندیشه ایرانشهری در عصر اسلامی*، تهران: امیرکبیر.
- رضا، فضل‌الله (۱۳۸۴)، *پژوهشی در اندیشه‌های فردوسی*، تهران: علمی و فرهنگی، چ ۵.
- روشن، محمد (آذر ۱۳۶۹)، «خدای‌نامه‌ها و شاهنامه فردوسی»، *مجله کلک*، ش ۹، صص ۱۷-۲۵.
- سینایی، وحید و محمد خطیبی قوژدی (بهار ۱۳۹۳)، «مفاهیم کارگزاران و سامان سیاسی در شاهنامه فردوسی»، *پژوهشنامه علوم سیاسی*، س ۹، ش ۲، صص ۷۵-۱۰۰.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (فروردین و تیر ۱۳۸۹)، «تلقی قدما از وطن»، *مجله بخارا*، س ۱۲، ش ۷۵، صص ۱۵-۴۵.
- صفا، ذبیح‌الله (مهر و آبان ۱۳۱۳)، «شعوبیت فردوسی»، *مجله مهر*، س ۲، ش ۱۷ و ۱۸، صص ۶۱۹-۶۲۳.
- ..... (۱۳۳۳)، *حماسه‌سرایی در ایران (از قدیمیترین عهد تاریخی تا قرن چهاردهم هجری)*، تهران: پیروز.
- طباطبایی، سید جواد (۱۳۸۵)، *خواجه نظام‌الملک طوسی (گفتار در تداوم فرهنگی ایران)*، تبریز: ستوده، چ ۲.
- ..... (۱۳۸۸)، *درآمدی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران*، تهران: کویر، چ ۱۰.
- عنصرالمعالی، کیکاووس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر بن زیار (۱۳۱۲)، *قابوس‌نامه*، با مقدمه و حواشی سعید نفیسی، تهران: مطبع مجلس.
- غازی ملطیوی، محمد (۱۳۸۳)، *روضه العقول*، تصحیح و تحشیه محمد روشن و ابوالقاسم جلیل‌پور، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- غزالی، ابوحامد محمد بن محمد بن احمد (۱۳۱۷)، *نصیحة الملوك*، با مقدمه و تصحیح جلال‌الدین همایی، تهران: چاپخانه مجلس.
- ..... (۱۳۵۱)، *نصیحة الملوك*، تصحیح مجدد و حواشی و تعلیقات و مقدمه تازه به خامه جلال‌الدین همایی، تهران: انجمن آثار ملی.
- فرای، ریچارد ن. (۱۳۵۸)، *عصر زرین فرهنگ ایران*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: سروش.
- فردریک استار، استیون (۱۳۹۸)، *روشنگری در محاق (عصر طلایی آسیای میانه از حمله اعراب تا حکومت تیمور لنگ)*، ترجمه حسن افشار، تهران: نشر مرکز.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۴)، *شاهنامه*، ج ۱، ۲، تهران: هرمس.
- قاضی‌عسگر، سید احمد (مرداد ۱۳۸۰)، «اهداف فردوسی در سرودن شاهنامه»، *مجله فرهنگ اصفهان*، ویژه همایش شاهنامه پژوهی، صص ۴۷-۵۲.

- کریستین سن، آرتور (بهمن ۱۳۱۲)، «داستان بوزرجمهر حکیم»، ترجمه عبدالحسین میکده، مجله مهر، ش ۹، صص ۶۸۹-۶۹۶.
- ..... (۱۳۸۴)، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران: نگاه.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود (۱۳۶۳)، تاریخ گردیزی، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.
- لائوس، هانری (۱۳۵۴)، سیاست و غزالی، ترجمه مهدی مظفری، ج ۱، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- مجهول المؤلف (۱۳۱۸)، مجمل التواریخ و القصص، تصحیح ملک الشعراء بهار، تهران: کلاله خاور.
- مستوفی، حمدالله (۱۳۶۴)، تاریخ گزیده، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ..... (۱۳۶۲)، نزهة القلوب، تصحیح گای لسترنج، تهران: دنیای کتاب.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۳۷۴)، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۱، تهران: علمی و فرهنگی، چ ۵.
- مسکوب، شاهرخ (۱۳۸۴)، ارمغان مور (جستاری در شاهنامه)، تهران: نی.
- منشی کرمانی، ناصرالدین (۱۳۳۸)، نسائم الاسحار من لطائف الاخبار، تصحیح، مقدمه و تعلیق میر جلال‌الدین حسینی ارموی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ..... (۱۳۵۰)، درة الاخبار و لمعة الانوار، به تصحیح محمد شفیق، لاهور.
- ناسخ تستری، علی بن احمد بن محمد (۱۳۸۹)، تحفة الملوك، تصحیح اسماعیل حاکمی و محمد فرهنگد، تهران: سازمان چاپ و انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی.
- نجفی رودمعجی، علی‌اکبر، جواد عباسی و محمدتقی ایمان‌پور (زمستان ۱۳۹۷)، «منابع مشروعیت نهاد وزارت در قرون میانه تاریخ ایران (قرون پنجم تا نهم)»، مطالعات تاریخ اسلام، ش ۳۹، صص ۱۰۱-۱۲۶.
- نخجوانی، هندوشاه بن سنجرین عبدالله ساجی (۱۳۴۴)، تجارب السلف، تصحیح و اهتمام عباس اقبال [آشتیانی]، تهران: طهوری، چ ۲.
- طوسی، خواجه نظام‌الملک (۱۳۸۹)، سیرالملوک (سیاست‌نامه)، به اهتمام هیوبرت دارک، تهران: علمی و فرهنگی، چ ۹.
- نولدکه، تئودور (۲۵۳۷)، حماسه ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی، تهران: سپهر، چ ۳.
- ..... (۱۳۵۸)، تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان، ترجمه عباس زریاب خویی، تهران: انجمن آثار ملی.
- رواینی، سعدالدین [بی‌تا]، مرزبان‌نامه، تصحیح و تحشیه عبدالوهاب قزوینی، تهران: کتابفروشی

بارانی.

— یاحقی، محمدجعفر و فرامرز آدینه کلات (بهار ۱۳۸۷)، «زمینه‌های اجتماعی فروپاشی حکومت ساسانی براساس شاهنامه فردوسی»، مجله زبان و ادبیات فارسی، س ۱۶، ش ۶۰، صص ۱۵۵-۱۷۶.

